



مولوی، دیوان شمس، شماره ۱۲۱۳

ای سگ قصاب هجر خون مرا خوش بلیس
زانک نیرزد کنون خون رهی یک لکیس

گنج نهان دو کون پیش رخس یک جوست
بهر لکیسی دلا سرد بود این مکیس

عاشقی آن صنم وانگه ترس کسی
یک دم و یک رنگ باش عاشق و آن گاه پیس

ای دل شکرستان از نمکش شور کن
آب ز کوثر بخور خاک در او بلیس

زود بشو لوح را ز ابجد این کاف و نون
آنگه ای دل برو نقطه خالش نویس

ای حسد موج زن بحر سیاه آمدی
خشت گل تیره‌ای ز آب جهنم بخیس

شمس حق و دین کشید تیغ برون از نیام
ای خرد دوک سار تار خیالی بریس